



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۹۱

مصادف با: ۷ ربیع الاول ۱۴۳۴

جلسه: ۵۶

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - بررسی مسلک دوم (اشکال دوم)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در بررسی مسلک دوم؛ یعنی مسلک مرحوم آخوند درباره معانی حرفیه بود، عرض شد مرحوم آخوند کلامشان متضمن دو بخش است، بخش اول، اشکال به مشهور بود که موضوع له حروف را خاص می‌دانند و بین معنای حرفی و معنای اسمی تفاوت قائل‌اند، بخش دوم، اصل مدعای ایشان است که می‌فرماید: فرقی بین معنای حرفی و معنای اسمی وجود ندارد نه در مقام وضع، نه در موضوع له و نه در مستعمل فیه و فقط فرق بین این دو مربوط به لحاظ آلیت و استقلالیت است و این لحاظ هم خارج از دایره موضوع له است. عرض کردیم نسبت به هر دو بخش کلام ایشان، جای تأمل وجود دارد، در مورد بخش اول اشکالی را عرض کردیم، در مورد بخش دوم؛ یعنی اصل مدعای ایشان در عدم فرق بین معانی حرفیه و اسمیه هم اشکالات متعددی وجود دارد که اشکال اول را که توسط محقق اصفهانی ایراد شده نقل و مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد که اشکال اول به ایشان وارد نیست.

اشکال دوم (محقق خوبی):

ایشان در واقع دو نقض به مرحوم آخوند وارد کرده‌اند. مرحوم آخوند ملاک معنای اسمی را لحاظ استقلالیه معنی و ملاک معنای حرفی را لحاظ آلی و غیر استقلالیه دانستند، یعنی هر معنایی که استقلالاً مورد لحاظ قرار گیرد معنای اسمی است و هر معنایی که به صورت غیر استقلالیه مورد لحاظ واقع شود معنای حرفی است، ایشان از هر دو طرف نقض وارد کردند؛ به این صورت که لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که بعضی از اسماء، حرف و بعضی از حروف، اسم باشند و برای هر دو مورد مثال ذکر کرده‌اند.

اما راجع به قسمت اول، یعنی اگر حرف مرحوم آخوند پذیرفته شود لازمه‌اش این است که بعضی از معانی اسمیه تبدیل به معانی حرفیه شوند؛ مثلاً می‌فرماید: در مواردی یک معنای اسمی طریقییت دارد نه موضوعیت مثل آنچه که در آیه شریفه «وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»؛ ایشان می‌فرماید: بر اساس این آیه تبیین جنبه طریقییت دارد، یعنی تبیین فجر، طریقییت دارد برای اینکه انسان یقین کند فجر واقع شده است پس تبیین و علم و یقین موضوعیت ندارد بلکه طریقییت دارد لذا اگر انسان از طریقی علم پیدا کند که فجر طلوع کرده ولو تبیین نباشد، کفایت می‌کند. اینکه می‌گوییم تبیین،

موضوعیت ندارد طبق یک نظر است، آنچه که مسلم است این است که منظور از تبیین فجر، یقین به طلوع فجر است، اگر تبیین طریقت داشته باشد نه موضوعیت به این معنی است که خود تبیین استقلال و اصالت ندارد و این نشان می‌دهد که صرف اینکه یک لفظی از حروف باشد دلیل بر لحاظ آلی آن نمی‌شود، اگر ملاک در حرف و اسم بودن، لحاظ آلی و استقلالی باشد و معنی فی حد ذاته نه مستقل و نه غیر مستقل باشد پس باید هر چیزی که لحاظ در آن آلی است به عنوان معنای حرفی شناخته شود در حالی که یک نقض بر این مطلب همین مورد تبیین در آیه مذکور است که لحاظ در آن آلی است ولی معنای حرفی نیست بلکه یک اسم است در حالی که طبق نظر مرحوم آخوند باید حرف باشد و در اینجا اسم تبدیل به حرف شود در حالی که قطعاً چنین چیزی باطل است.

از طرف دیگر هم آقای خوئی نقض وارد کرده که لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که بعضی از حروف تبدیل به اسم شوند، یعنی اگر ملاک فرق بین اسماء و حروف فقط آلیت و استقلالیت لحاظ باشد پس باید بعضی از معانی حرفیه هم به معانی اسمیه تبدیل شوند از جمله در بعضی موارد ممکن است یک معنای حرفی جنبه استقلالی داشته باشد، یعنی مقصود بالذات باشد که اگر چیزی مقصود بالذات شد به عنوان اسم شناخته می‌شود و تبعی نیست در حالی که قطعاً معنای حرفی است ولی لحاظ آن آلی و تبعی نیست بلکه استقلالی است لذا این معنای حرفی باید بتواند تبدیل به اسم شود؛ مثلاً در بعضی مواقع، مخاطب هم موضوع و هم محمول را می‌شناسد، یعنی ذات موضوع و ذات محمول برای او معلوم است اما خصوصیت آنها برای او مجهول است؛ مثلاً می‌داند که زید آمده، یعنی به معنی زید علم دارد، زید را می‌شناسد، محمول را هم که جاء باشد می‌داند و ارتباط و نسبت بین زید و مجیء را هم می‌داند و علم به مجیء زید دارد اما یک خصوصیتی را اطلاع ندارد و برای او مجهول است و آن این که زید با چه کسی آمده است؟ لذا سؤال می‌کند زید با چه کسی آمد و مخاطب پاسخ می‌دهد «مع عمرو». آنچه در این پاسخ مطرح شده خصوصیت معیت است، همه چیز برای زید معلوم است و سؤال از خصوصیت معیت شده و پاسخ هم از این خصوصیت داده شده است، پس معیت از یک طرف یک معنای حرفی است؛ چون قائم به غیر است اما در عین حال مقصود بالذات است و مقصود تبعی نیست به این دلیل که در پاسخ به او فقط گفته می‌شود «مع عمرو»، حتی اگر یک جمله کامل هم بگوید باز تأکید و مرکز ثقل پاسخ همین معیت است، طبق فرمایش مرحوم آخوند باید معیت که یک معنای حرفی است به یک اسم تبدیل شود، چون مقصود تبعی نیست بلکه مقصود بالذات است و آنچه در مقام پاسخ گفته می‌شود بر معیت تکیه دارد لذا باید این معنای حرفی که معیت باشد تبدیل به اسم شود در حالی که چنین چیزی امکان ندارد.

مرحوم آقای خوئی در ادامه می‌فرماید: ما می‌توانیم بگوییم در بعضی موارد معنای حرفی مستقل است و لحاظ آن، آلی نیست و غالب موارد افاده و استفاده در نظر عرف از همین قسم است و در گفتگوها بیشترین تأکید روی همین قسم است که متکلم می‌خواهد یک خصوصیتی را بین موضوع و محمول برای مخاطب القاء کند. اکثر محاورات عرفیه بر بیان نسبت‌ها و ارتباط بین موضوع و محمول استوار است، یعنی علم به موضوع و محمول دارد اما نسبت بین آنها را نمی‌داند؛ مثلاً زید را می‌شناسد و معنای قیام را هم می‌داند ولی نسبت بین این دو را که یک معنای حرفی است و قائم به دو طرف است، نمی‌داند، پس باید گفته

شود تمام مواردی که هدف گوینده بیان یک هوهویت و نسبت بین موضوع و محمول است به اسم تبدیل شوند، چون در این حال لحاظ و قصد، استقلالی است نه آلی؛ چون قصد متکلم این است که این معنی را به مخاطب افاده کند. در اینجا بیان نسبت بین موضوع و محمول مقصود بالذات است که اگر طبق نظر مرحوم آخوند ملاک معنای حرفی آلیت و ملاک معنای اسمی استقلالی در قصد و لحاظ باشد پس باید تمام این معانی حرفیه تبدیل به اسم شوند چون این موارد قطعاً مقصود بالاستقلال و مقصود بالذات هستند نه مقصود بالتبع.^۱

بررسی اشکال دوم:

به نظر ما این اشکال وارد نیست چون:

اولاً: نقض به تبیین که در آیه «وَكُلُّوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»^۲ وارد شده فقط بر مبنایی که برای تبیین، طریقتی قائل است وارد می‌باشد و الا طبق مبنای کسانی که برای تبیین، موضوعیت قائل‌اند این اشکال وارد نیست، اگر گفتیم تبیین در آیه فوق موضوعیت دارد، در این صورت «من الفجر» بیان برای تبیین است نه اینکه فجر واقعیتی باشد که ممکن است در بعضی موارد متبیین شود و در بعضی موارد هم متبیین نشود. امام (ره) قائل به این مبنا هستند لذا مقلدین ایشان در شب‌های مهتابی که آسمان صاف و مهتاب باشد و نور ماه آسمان را فرا گرفته باید کمی صبر کنند و بعد نماز صبح خود را بخوانند؛ چون تبیین فجر در شب‌های مهتابی دیرتر صورت می‌گیرد.

ثانیاً: سلّمنا که تبیین در این آیه، طریقتی داشته باشد باز هم نقض ایشان وارد نیست؛ چون مرحوم آقای خویی در واقع بین دو چیز؛ یعنی بین طریقتی و آلیت خلط کرده، یعنی گمان کرده اگر چیزی طریقتی بود لزوماً آلیت دارد و نمی‌تواند مورد لحاظ و قصد استقلالی قرار بگیرد، یعنی منافاتی ندارد چیزی طریقتی داشته باشد ولی لحاظ آن، استقلالی باشد؛ به عبارت دیگر طریقتی تبیین برای طلوع فجر مربوط به یک مقام و استقلالی لحاظ، مربوط به یک مقام دیگر است، طریقتی تبیین برای طلوع فجر مربوط به یک مقام حکم است، یعنی تبیین در حکم به نحو طریقتی مدخلیت دارد اما همین معنای طریقتی در عین حال یک معنای اسمی است که لحاظ آن در مقام استعمال یک لحاظ استقلالی است، یعنی هم طریقتی است و هم استقلالی.

مرحوم آخوند بین معنای اسمی و حرفی فرق گذاشتند به این بیان که معنای حرفی آن است که در مقام وضع و استعمال به صورت آلی لحاظ شود و معنای اسمی آن است که در مقام وضع و استعمال به صورت استقلالی لحاظ شود و این جهت کاری به مدخلیت یک چیزی به عنوان طریقتی در حکم ندارد. برای اینکه مسئله روشن‌تر شود می‌توان به قطع مثال زد و خود مرحوم آخوند هم در باب قطع فرمود: قطع بر دو قسم است؛ قطع طریقتی و قطع موضوعی و خود قطع طریقتی را هم بر دو قسم دانستند که یک قسم، قطع طریقتی موضوعی بود که قطع با وصف طریقتی، موضوع حکم واقع می‌شود مثل اینکه گفته شود «إذا قطعت بوجوب الصلوة فتصدق بدرهم» که اینجا قطع به عنوان طریقتی به سوی واقع لحاظ شده اما در عین حال در موضوع حکم هم اخذ

۱. محاضرات، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. بقره/۱۸۷.

شده است لذا طریقت با موضوعیت قابل جمع است. در ما نحن فیه هم طریقت تبیین برای طلوع فجر منافات با این ندارد که مقصود بالاستقلال باشد. طریقت ملازمه با آلیت ندارد و اینها دو چیز جدا از هم هستند، یعنی می‌تواند چیزی طریقی باشد ولی مقصود بالاستقلال هم باشد لذا نقض اول مرحوم آقای خوئی به مرحوم آخوند وارد نیست.

در طرف دیگر نقض هم، مسئله از همین قرار است، مرحوم آقای خوئی فرمود: لازمه فرمایش مرحوم آخوند این است که بعضی معانی حرفی به اسم تبدیل شوند مثل معیت که یک معنای حرفی است ولی در برخی مواقع مقصود بالذات است. این نقض هم وارد نیست به همان بیانی که در مورد نقض اول گفته شد؛ چون مقام افاده و مقام استعمال متفاوت است، تارةً یک معنایی مقصود بالذات برای متکلم است و می‌خواهد آن معنی را بفهماند اما گاهی بحث در این است که معنای حرفی در مقام وضع و استعمال چگونه لحاظ می‌شود. در مثال «جاء زیدٌ مع عمرو» که آقای خوئی به عنوان نقض بر مرحوم آخوند ذکر کرد، درست است که مقصود اصلی متکلم در این جمله افاده یک خصوصیت برای مجيء است که زید با عمرو آمده است، پس افاده معنای معیت، مقصود بالذات است و متکلم در مقام افاده فقط می‌خواهد به مخاطب بفهماند که زید با عمرو آمده است اما خود معیت یک معنای حرفی است، وقتی می‌گوییم معیت یک معنای حرفی است به این معنی است که واقعیت معیت، ملحوظ بالاستقلال نیست، یعنی وقتی می‌خواهد معیت را استعمال کند نیاز به طرفین دارد و نمی‌تواند بدون طرفین استعمال کند، یعنی باید آمدن زید و عمرو و مقارنت آنها را لحاظ کند تا معنای معیت محقق شود، پس ضمن اینکه معنای معیت یک معنای حرفی و وابسته به غیر و ملحوظ بالغیر است و در مقام استعمال نمی‌تواند واقعیت معیت را بدون طرفین لحاظ کند اما این معیت در مقام افاده مقصود بالذات است و همه هدف متکلم این است که این معیت را به مخاطب خود القاء کند پس هیچ منافاتی بین این دو نیست که معیت هم ملحوظ بالغیر و آلی باشد و در عین حال مقصود بالذات هم باشد.

در موارد نسبت و هوهویت هم مطلب از همین قرار است، آن جایی که متکلم می‌خواهد نسبت بین موضوع و محمول را به مخاطب القاء کند، از یک طرف این نسبت یک معنای حرفی است؛ چون حقیقت نسبت، قائم به طرفین که موضوع و محمول است می‌باشد پس ملحوظ آلی است اما در عین حال در مقام افاده، مقصود بالذات است و هیچ منافاتی بین این دو نیست که چیزی مقصود بالذات باشد و در عین حال ملحوظ بالتبع و غیر استقلالی هم باشد؛ چون یکی مربوط به مقام افاده و دیگری مربوط به مقام وضع و استعمال است. پس مشکل اصلی مرحوم آقای خوئی در مورد این دو نقض، خلط بین دو عنوان مقصود بالذات و ملحوظ بالاستقلال است در حالی که هر کدام از این دو مربوط به یک مقام است لذا اشکال دوم هم به مرحوم آخوند وارد نیست.

بحث جلسه آینده: اشکالات دیگری هم به نظریه مرحوم آخوند وارد شده که انشاء الله آنها را در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»